

بدن‌ها می‌آشوبند: بخش اول

خوانشی از هنر اعتراضی گیسو بران

ساجده بیژنی‌کیا

جواد کریمی جعفری

یکی از به‌یادماندنی‌ترین چیدمان‌هایی که به سال ۱۹۸۹ در نمایشگاه «انقلاب فرانسه و اروپا» در گران پالۀ پاریس برپا شد، مجسمه-کلاژ غول‌پیکری بود که از مجسمه‌های مثله‌شده شاهان فرانسه ترکیب یافته بود: انگشتانی عظیم، دستی غول‌پیکر، سم اسب (قطعاتی از مجسمه‌های سواره‌لویی چهاردهم، لویی پانزدهم و هنری چهارم)، و همچنین نیم‌تنه شکسته‌ای از خود لویی شانزدهم. [...] در اینجا قطعه‌قطعه‌سازی، مثله کردن، و تخریب، استعاره‌های بنیانی بیان بصری به شمار می‌آیند. [...] در ساده‌ترین سطح باید گفت که رواج گسترده فرم قطعه - به اشکال مختلف و با طیف گسترده‌ای از دلالت‌های ممکن - در بازنمایی بصری انقلاب فرانسه با این واقعیت پیوند داشت که «انقلاب فرانسه در موقعیت بینابینی تخریب یک تمدن پیش از خلق تمدنی جدید گرفتار آمده بود.»

ناکلین، «بدن تکه‌تکه شده، قطعه به مثابه استعاره‌ای از مدرنیته»، ترجمه مجید اخگر

در اولین سال‌های انقلاب فرانسه، بالاخص در عصر وحشت، قطعه قطعه کردن مجسمه‌های پادشاهان پیشین و نمایش آن، شمایل‌نگاری نافرمانی سیاسی بود. این عمل الهام گرفته و تجسد یافته در آنچه گیوتین با بدن اشراف زادگان انجام می‌داد، به عقیده ناکلین (۱۹۹۵) حقیقتاً حرکتی مدرن در تصور انقلابی بود، و «تصویری از اخته‌سازی که از حدت و دلالت‌مندی بی‌سابقه‌ای برخوردار است، جایگاهی محوری در گفتمان انقلابی تخریب دارد» (Nochlin, 1995: p. 11). نقطه اوج چنین خروشی، بریدن سر خود پادشاه بود، و «کندن سر از تجسد جسمانی دولت، به تخریب رژیم گذشته جنبه‌ای اجرایی و برگشت‌ناپذیر بخشید» (همان).

به همین صورت، در موج اخیر اعتراضات که با مرگ ناعادلانه دختر ۲۲ ساله، مهسا امینی، در بازداشت پلیس امنیت اخلاقی آغاز شد، زنان و مردان در سراسر جهان همبستگی خود با معترضان ایرانی را با کنشی نمادین نشان دادند که چندان متفاوت از کنش انقلابیون فرانسه نیست: بریدن گیسو، یا طره‌های گیسو. این کنش می‌تواند همجنس با مثله نمودن بدن‌های اشرافی در انقلاب فرانسه تفسیر شود؛ زیرا برعکس پادشاهی فرانسه که در آن قدرت در بدن پادشاه تناسخ پیدا می‌نماید، در ایران عناصر قدرت و گاورنمنتالیتی، در بدن آنان که بر آن‌ها حکومت می‌شود مستقرند (سوژه‌ها).

حجاب بعنوان یک میانجی که گفتمان قدرت را به امر رؤیت‌پذیر (یعنی جامعه) متصل می‌کند، موقعیت شديدا متضادی دارد. با اینکه گفتمان قدرت - در اینجا همان اسلام سیاسی - پوشاندن بدن زن را ارزش می‌پندارد، امر انضمامی - اینجا همان گروه‌های متکثری از مردم که با حجاب اجباری موافق نیستند - با آن به مثابه تضادی مواجه می‌شود که اگرچه مورد تایید بسیاری از مردم نیست، اما باید توسط همه اطاعت شود. این امر انضمامی به این صورت چندشکفه و تکه‌تکه است: برخی گروه‌های اجتماعی حجاب را ارزش می‌پندارند و به انتخاب خود آن را می‌پوشند، برخی به آن اعتقاد دارند اما به حجاب تن نمی‌دهند، برخی دیگر از گروه‌های اجتماعی حجاب را ارزش نمی‌پندارند اما مجبور به پوشیدن آن هستند، گروهی نه آن را ارزش می‌پندارند و نه حاضرند به آن تن

بدهند، و فهرست این گروه‌ها می‌تواند همچنان ادامه داشته باشد. در چنین شرایطی، گفتمان قدرتِ مورد حمایت از طرف سیستم سیاسی-حقوقی ایران تنها یکی از این شق‌ها را نمایندگی می‌کند: آن‌ها که حجاب را یک ارزش اجباری می‌پندارند، و در نتیجه، باقی گروه‌ها از قلم افتاده و به حاشیه رانده می‌شوند.

به بیانی دیگر، کل گفتمانی سعی دارد تا انضمام‌های متضاد و متمایز را تقلیل داده و در خود هضم کند تا کلیتی واحد و تا حد امکان توتال بسازد. اینگونه است که نقش پلیس امنیت اخلاقی به مثابه صورتی از کنترل توضیح‌پذیر می‌شود. در نتیجه، به محض اینکه جانی دیگر بدست این ابزار کنترل گرفته می‌شود، در یک پرفورمنس نمادین در جستجوی استقلال بدن‌مند، آن عضوی از بدن که سرکوب و پوشانده شده (یعنی مو، بالاخص بر بدن زنانه) مثله می‌شود، قطعه قطعه می‌شود، و از باقی بدن جدا می‌شود.

تصویر گیسوی بریده شده، در قامتِ نمادِ سابق زیبایی که اکنون از بدن جدا شده است، در فرهنگ ایرانی دارای کیفیتی از امر پست (آبِجکت) می‌شود؛ وقتی یک گیسوی بریده به شخصی هدیه داده می‌شود، معمولاً به معنی سوگواری است، و چون موی زنانه در میان ایرانیان ارزش زیباشناختی قابل توجهی دارد، بریدن آن به مثابه قربانی نمودن و فداکاری تفسیر می‌شود.<sup>۱</sup> از این زاویه دید، زن ایرانی مدرن برای تطهیر خود از آن نقش میانجی که بر بدنش تحمیل شده، خود را مثله می‌کند، آن‌هم با چنان خشم و نفرتی که تو گویی آن گیسو هیچ‌گاه جزئی از بدن او نبوده است.

بعلاوه، سنت گیسوبران، یک آیین کهن سوگواری در فرهنگ اقوام ایرانی و ادبیات فارسی است. در شاهنامه، در داستان سیاوش که خود نماد بی‌گناهی است، وقتی به دستور افراسیاب (ظالم تورانی) سر او از بدنش جدا می‌شود، همسرش فرنگیس به همراه باقی زنان ایرانی گیسوی خود را به نشانه عزا و اعتراض می‌برند. در میان قوم لر، زنان عزادار خانواده متوفی همچنان در مراسم خاکسپاری گیسوی خود را بریده و بر مزار عزیز از دست رفته می‌گذارند (پل برون). این گیسوها، سپس توسط زنِ موسفید ایل از مزار جمع شده و صاحبان آن شناسایی می‌شوند و گیسو به نماد وفاداری، به صاحب آن بازگردانده می‌شود. گاهی این زنان وصیت می‌کنند که گیسوان بریده‌شان را پس از مرگ همراهشان دفن کنند.

در شمایل‌نگاری معاصر این حرکت، خانواده‌های سنتی ایرانی که همچنان اعتقاد به نقش‌های از پیش تعیین شده برای زن دارند (زن باید در خانه بنشیند و از او امر ولی مذكر خود پیروی کند)، همچنان دختران نافرمانی را که تن به این قواعد نمی‌دهند «گیس بریده» می‌خوانند. شاید به همین خاطر است که هنوز در اندیشه سنت‌گرا، بریدن گیسو برای فروختن آن مذموم شمرده شده و به نوعی هم‌تراز با فروختن تن قلمداد می‌شود.

تمامی این‌ها، کنش گیسوبرانِ اعتراضات اخیر ایران را در موقعیتی مهم و رفت و برگشتی میان سنت و امر مدرن قرار می‌دهد. به همین صورت، روسری از سر برداشتن زنان ایرانی و سوزاندن آن در خیابان نیز می‌تواند بعنوان کنشی به مراتب مدرن علیه پوشاندن

---

<sup>۱</sup> به یاد دارم که زنی، در سوگ پایان یافتن یک عشق، گیسوان بافته خود را در جعبه‌ای برای معشوق بی‌مهرش فرستاده بود. تصویر موی بریده، که حال بعنوان هدیه کادویچ به در منزل معشوق پیشکش شده، آنچنان آن مرد را لرزاند که تا چند روز حال خوش نداشت.

اجباری قلمداد شود، از آن جهت که این عمل، بی سابقه و بی وابستگی به ارزش‌های سنتی ایرانی شکل گرفته و مستقیماً ابزار سرکوب را - بدون هیچ قربانی نمادین - هدف قرار می‌دهد.

هنگامی که سر پادشاه فرانسه از تن جدا می‌شود، قطعه‌قطعه‌گی نظم پیشین پدیدار می‌شود. به همین منوال، به محض اینکه زن پوشانده‌نشده (بعنوان قانون‌شکن) توسط شکلی از اعمال قدرت [به ظاهر] قانونی مجازات می‌شود - یعنی همان قانونی که می‌گوید زن باید پوشانده شود و چنانچه خود را نپوشاند از قانون و فقه سرپیچی کرده - جامعه نه تنها چنین مجازاتی را بر نمی‌تابد، بلکه با کنش نمادین گیسوبریدن، شروع به مثله کردن بدن قدرت می‌نماید و آینه‌ای را روبرویش می‌گیرد تا با تکه‌تکه‌های خود روبرو شود. اکنون نوبت امر بدن‌مند است تا لوگوس درونی نظم گفتار را مورد حمله قرار دهد.

وقتی کسی علیه حجاب، به مثابه بخشی از نظم گفتار، شورش می‌کند، در حقیقت در حال حمله به هسته آن، یعنی حجاب و پوشاندن بدن زنانه به معنای عام، است. پوشاندن بدن زنانه، که عمیقاً در تار و پود تاریخ سیاسی خاورمیانه تنیده شده است، یعنی پوشاندن امر ممنوعه. لذا، اعتراضات کنونی ایران در واقع خیزشی علیه ممنوعیت‌های منشأ از یک ایده متافیزیکی است که زنان را به ابژه‌هایی ممنوعه تقلیل داده است.

حجاب اجباری آن چیزی است که نظم گفتار مستقر در ایران به کارش می‌گیرد تا بالاجبار بدن قطعه‌قطعه جامعه را با آن تجمیع و در قالب یک کل واحد نگاه دارد. یک زن، که در این تقابل دوگانه نقش «بدن» به او تحمیل شده (در مقابل مرد در مقام «سر» و «ذهن»)، با مثله نمودن نمادین خود، سر گفتمان قدرت را بریده و مردانگی آن را واژگون می‌کند، همان مردانگی که با تقلیل فیزیکی زنان به ابژه‌های گناه‌آلود اغواگر، آن‌ها را در موقعیت دون خود قرار داده است.

اکنون، اعتراضات اخیر که با مسئله برابری جنسیتی جرقه خورد، به باقی گروه‌های به حاشیه رانده شده تسری یافته است و قطعه‌های دیگری از جامعه که تا کنون صدای آن‌ها همواره در نطفه ساکت شده بود، به گوش می‌رسند. اقوام، طبقه فرودست، جنسیت‌ها، ایرانیان دور از وطن، و بالاخص کارگران، تمایزهای خود با این کل تحمیلی را در قالب خیزشی متحد علیه تمامیتی که همواره آن‌ها را انکار کرده است، فریاد می‌زنند. این گروه‌های به حاشیه رانده شده، اکنون موجودیت و استقلال خود را با اعتراضات، شعارها، پرفورمنس و تولیدات هنری اعلام می‌دارند و هرچه سیستم سیاسی - حقوقی ابزارهای کنترل بیشتری را بر آنان اعمال می‌کند، هسته آسیب‌پذیر و شکننده خود را واضح‌تر از پیش به نمایش می‌گذارد و از این طریق هنرمندان بیشتری را به تولید آثار واژگون‌ساز وامی‌دارد.